

برنامه‌ای با عنوان برنامه اول پیشرفت که به همت مرکز پژوهش‌های مجلس، دانشگاه امام صادق و مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت برگزار شد، حجت الاسلام قنبریان به طرح بحثی در خصوص جبران خدمات و دستمزد در اسلام پرداختند. نسیم‌آنلاین این طرح بحث را در قالب یادداشت شفاهی منتشر خواهد کرد. پایه اول استدلالی حجت الاسلام قنبریان تفاوت اجرت و ارتزاق است که در ادامه می‌خوانید:

مقدمه‌ای که لازم است عرض شود این است که پرداخت از بیت‌المال از جانب دولت و یا دریافت از بیت‌المال به کسانی که خدماتی برای دولت انجام می‌دهند و یا حقی دارند، ممکن است تحت عناوین مختلفی در فقه اسلامی قرار بگیرند.

۴ نوع پرداخت از بیت المال

در یک شرایطی هم می‌شود نصیب داد، هم بدیل دارد که می‌شود نصیب نداد و جعاله داد یا در برخی از موارد ارتزاق داد.

بنده در مقام حصر نیستیم اما چهار عنوان مشهور را می‌شمارم.

نکته بعد نسبت حاکم و ولی امر در اینها مساوی نیست. در برخی مواقع ولی امر، متولی است. در بعضی جاها ولی است که در فقه ما بین این دو تفاوت وجود دارد. متولی یعنی مباشر کاری که باید طبق ضوابط تعریف شده، انجام شود. مثلاً متولی وقف را همه می‌شناسیم که متولی وقف است اما نمی‌تواند خارج از چارچوب و دایره وقف، کاری کند. وقف باید در همان موضوع انجام شود و تسلط بر آن داشته باشد که در همان چارچوب مصرف شود. مثلاً وقتی می‌خواهد سهام خراج را از اراضی مفتوح عنوه بین مسلمین پخش بکند، اینجا متولی است اما زمانی که می‌خواهد زکات بدهد، ولی است. در فقه ما گفته‌اند که یکی از اصناف را می‌تواند غنی کند و به صنف دیگر ندهد. این گونه نیست که حتماً به همه آن هشت صنفی که هست به طور مساوی داده شود که این یعنی ولایت و فقط توزیع کار نمی‌کند. و این گونه نیست که در یک کار و سهم تعریف شده، مباشر باشد؛ بلکه خودش می‌تواند تصرفاتی هم بکند.

فاصله حقوق دریافتی افراد چقدر باید باشد؟

عمده حقوق و دستمزدهایی که الان از بیت‌المال گرفته می‌شود در این سه میلیون و ۶۰۰ هزار نفر بخش عمومی یا با ارتزاق و یا از طریق اجرت درست شده‌اند که عقد اجاره‌ای بین اینها و حکومت یا دولت است.

با مقدمه‌ای که ذکر شد، سه پایه استدلالی وجود دارد. اصل اتهام این است که این فاصله درآمدی که بر اساس آمار اسفند ۹۹ سازمان برنامه و بودجه، به ۵ درصد این‌ها ۱۸ میلیون به بالا داده می‌شود، به ۵ هزارم درصد، ۳۲ میلیون به بالا داده می‌شود. در حالی که کف سه میلیونی و شش میلیونی در تعداد بالای نزدیک به یک میلیون نفر پیدا می‌شود.

اول نصیب و سهم: یک تعدادی از بیت‌المال می‌گیرند از باب اینکه نصیب و سهم است. مثلاً به عامل و کارگزار زکات سهمی از زکات برایش معلوم شده ولو اینکه او کاری را انجام می‌دهد و فقط فقیر و مسکین نیست. یا توزیع سهام خراج اراضی که در قبل بیشتر شایع بود و باید به طور مساوی بین مسلمانان تقسیم می‌شد. یا مثال دیگر سهم غنائم که به سواره و پیاده می‌دادند.

مورد دوم، صله یا پاداش است که حاکم و ولی گاهی به کسی صله و پاداش می‌دهد. چه کاربردی و استفاده و حق انتفاعی از سهمی باشد چه پول یا درآمد باشد. این مقابل اقسامی که بعداً عرض خواهد شد، است و موقعیتی و موسمی است.

سوم اجرت هست به معنی اینکه با عقد اجاره و عقد جعاله کسی برای حکومت و حاکم به استخدام دربیاید و در قبال کاری که انجام می‌دهد، اجرت بگیرد و جعاله‌ای برای او در نظر گرفته شود. ماجرای صفوان جمال معروف است که خودش به عنوان کاروان‌دار همراه با شترهایش به اجاره هارون الرشید درآمده بود. این کارها را با دولت و حاکم می‌کردند.

مورد چهارم ارتزاق است به معنی رزق دادن به شکل ثلثت، هفتگی و ماهانه به کسی. این مقابل صله و پاداش که موسمی است، می‌باشد. اما ارتزاق مثل اجرت مداوم است و رقم مشخص دارد و به شکل مداوم و روزانه است اما تفاوت‌های اساسی با اجرت دارد.

برخی از اینها تفاوت‌ها و تداخل‌هایی با هم دارند. مثلاً عامل زکات هم نصیب دارد و هم یک جایی از فقه بحث شده که

اصل صحبت این است که این فاصله، اسلامی نیست و باید نزدیک به هم شوند. نمی‌گویم تساوی مطلق به معنای یکسان سازی مطلق؛ اما یک جور هم تراز و یکسان سازی که تفاوت‌ها فاحش نباشد و معیارهای تفاوت هم معیارهای الان نیست.

استدلال ما یک استدلال سه پایه است که کمک می‌کند مسئله مشخص شود. در واقع سه پایه از یک استدلال است که مفصل است و مستندات هر یک از این‌ها بیشتر از آنچه اشاره می‌کنم، وجود دارد.

تفاوت اجرت و ارتزاق

پایه استدلال اول این است که ما به کارکنان و طرف‌های حکومت کجا اجرت بدهیم و کجا ارتزاق بدهیم؟ دولت به سان یک کارفرما است که کسانی را اجیر خود کند و با عقد اجاره برای آنها حقوقی را تعیین کند و کجا کسانی که کارگزار او هستند و ارتزاق بدهد. معیار و تفاوت این دو چیست که باید مشخص شود؟

"تحدید" به معنای حدگذاری و تنبیه کردن، یعنی اجرت و ارتزاق را تعیین کنیم. اجرت متعلق عقد اجاره و یا جعله است و نیازمند به تعیین کار دارد. کار باید تعیین شود، مزد و مدت (در حالت اجاره) و صیغه هم باید معلوم شود. به ازای کار داده می‌شود نه به ازای فاعل. اینها تمایزهای مهمی است. یعنی کار نوعی شخص دیده می‌شود و اینکه این کار را می‌خواهیم، عقد اجاره‌ای بین آنها بسته می‌شود. مرحوم نراقی در مستندالشیعه جلد ۱۷ ص ۶۷ این موضوع را گفته است. جعله هم تنها اختلاف اندکی با آن دارد و الا اصل‌شان هیچ تفاوتی با هم ندارد.

رزق منوط به نظر حاکم است یعنی بحث سر توافق نیست، تراضی کنند، چانه زنی بر سر یک مسئله کنند. به تعبیر دیگر حاکم بر آن ولی است و متولی نیست. در حالی که اگر عقد اجاره‌ای شد، حاکم، متولی می‌شود و باید به مستندات عمل کند.

نکته مهم‌تری که مرحوم نراقی می‌فرمایند، این است که به فاعل داده می‌شود نه به ازای کار. یعنی اگر برای اذان‌گو در دنیای گذشته رایگان انجام نمی‌شده و از بیت المال ارتزاق می‌کردند، به صوت و لحن توجه نمی‌کردند و نمی‌آمدند بگویند با توجه به این صوت و لحن اینقدر پول می‌دهیم و اگر طور دیگری

بود کمتر. خود این آدم و بودن چنین چیزی در محلات و شرع، موضوعیت دارد و ما به این فاعل پول می‌دهیم. همینطور قاضی. قاضی موضوعیت دارد و ما به عنوان اینکه قاضی هست نه حجم پرونده‌ای که بررسی کرده، پول می‌دهیم و این نیست که بگویم عادتاً در روز چند تا پرونده است و چه قدر می‌شود و اجرت المثل برای آن قرار بدهیم.

نکته مهم این است که ضابطه تمایز چیست. وقتی می‌خواهیم مصادیق را طبقه‌بندی کنیم ضابطه تمایز چیست؟ که بر اساس آن طبقه‌بندی کنیم که چه کارهایی اجرتی هستند و چه کارهایی از نوع ارتزاقی.

شیخ طوسی در کتاب مبسوط جلد ۸ صفحه ۱۳۴ و ۱۶۱ می‌گویند هر عملی که کسی بتولند از طرف کسی دیگر مجانی یا تبرعا انجام دهد، آنجایی که از طرف کسی دیگر، انجام دادن به صورت تبرعا و مجانی جائز است به شکل عقد اجاره هم جایز است. مثلاً شما خودتان لباس خودتان را اتو می‌کنید. اگر کسی آمد و گفت که من لباس شما را اتو می‌کنم. خواهر و مادر شما تبرعا آمد و ممکن است هر روز لباس شما را اتو کنند. همین کارها را از طرف شما انجام می‌دهند. برای خودشان که نیست، از طرف شما انجام می‌دهند و خیر آن به شما می‌رسد. شما می‌توانید لباس‌تان را به اتو بخار بدهید که برای شما اجاره بشود و در قبال این کار اجاره و جعله‌ای بسته شود و پولی از شما بگیرند.

چه کارهایی قابل واگذاری به غیر است؟

در قدیم مادران و خواهران ما در خانه نان می‌پختند. این کار را اگر نانو پیدا شد و به صورت اجرتی برای ما این کار را کرد، درست است. این معیار شیخ طوسی است که هر جایی که کار از طرف کسی دیگر بوده و تبرعا آن جایز است، پس به صورت اجرتی هم جایز است.

کارهایی که برای خودمان انجام می‌دهیم دو قسم است. یک قسم نفعش به خودمان می‌رسد مثل نماز خواندن که نفعش به خودمان می‌رسد و نماز والدین نیست و نماز واجب خودمان است و نفع آن به خودمان می‌رسد. این قسم نه در اجرت و نه در ارتزاق است اما جایی که عمل را برای خودت انجام می‌دهی، مثلاً بر شما لازم و واجب و مستحب است، اما نفع آن به غیر می‌رسد. در اینجا شیخ طوسی می‌گوید در اینجا نمی‌شود اجرت گرفت و

باید ارتزاق گرفت. اینجاست که تمایز معلوم می‌شود، در هر دو تا، نفع کار به دیگری می‌رسد اما در یکی از طرف خودت و یکی از طرف دیگری است. مثلاً اذان گفتن، خلافت کردن و قضاوت کردن. مثلاً کسی که اذان می‌گوید، اذان را از طرف خودش می‌گوید و اگر ثوابی دارد برای خودش است اما نفع آن به کل اهالی آن کوچه می‌رسد که وقت اعلان نماز را بشنوند. یا قضاوت کردن بر کسی که فقیه است، واجب است که قضاوت کند و اگر منصوب شد یا به او رجوع کردند، واجب است که قضاوت کند. اگر قضاوت کند نفع آن به دیگری می‌رسد در حالی که به خودش واجب است و نمی‌تواند کسی دیگر را به جای خودش بگذارد.

نکته مهم اینجاست که ممکن است کسی بگوید همین جا هم از طرف حکومت انجام بدهد یعنی حکومت را به عنوان یک شخص حقوقی تلقی کنیم. مثلاً عنوان کنیم که قاضی هم از طرف حکومت کار را انجام می‌دهد و عمارت و خلافت هم از طرف حکومت است. البته اینگونه نیست. اینها از طرف حکومت نیستند. اینها جزئی از حکومت هستند. دقت کنید که ممکن است کسی کاری را از طرف حکومت انجام دهد مانند همان صفوان جمال که از طرف حکومت شترهایی را برای کاروان حج تجهیز می‌کند و یا راه بلدی که از طرف سپاه یا حکومت اجیر می‌شود تا راه را نشان دهد، اینها در موضوع اجرت قرار می‌گیرند. اما مناصبی که خود جزئی از حکومت هستند، درست نیست که از لفظ «از طرف حکومت» استفاده کنیم. چون حکومت در معنای خارجی چیزی به جز عمارت و خلافت و قضاوت کردن نیست. البته در مورد دایره آن بحث‌هایی باشد، اما همین قدر می‌دانیم که اینها خود حکومت بوده و جزئی از آن هستند. امیران، قضات و عمال یا در لفظ عام آن "مدیران" جزئی از حکومت و عامل حکومت هستند و به همین دلیل، حتماً اینها در حوزه ارتزاق هستند. و حاکم چیزی به غیر از اینها نیست.

شیخ طوسی در کتاب النهایه می‌فرماید: و متی ما توّلی شیئاً من أمور السلطان من الإمارة و الجبایة و القضاء و غیر ذلك من أنواع الولايات، فلا بأس أن یقبل علی ذلك الأرزاق. اگر کسی هر جا تولی شود و چیزی از امور سلطان را برعهده بگیرد، از خراج گرفتن، قضاوت و غیره اشکالی ندارد که در مقابل آن ارتزاق قبول کند که مقابل اجرت است.

حکومت می‌تواند پستیچی را به جهت نامه رساندن یکی به دیگری اجیر خود کند اما نمی‌تواند سفیر خود را اجیر کند. چون سفیر قرار است پیغامی را ببرد و نمی‌تواند اجیر باشد و سفارت خود یکی از شعب حکومت است و حتماً در زمره ارتزاق قرار می‌گیرد. جمع‌آوری زباله را می‌توان به اجرت و جعاله داد. مثلاً کسی که زباله‌های شهر را جمع‌آوری کند این مقدار اجرت و جعاله می‌دهیم. اما خود شهردار نماینده حکومت است و یکی از شعب عمارت می‌شود و ذیل ارتزاق محسوب می‌شود.

پایه دوم استدلال که بسیار باریک است و باید به آن دقت کرد، این است که دایره این عمارت و حکمرانی کجاست و تا کجا را می‌توان کارگزار حکومت محسوب کرد. از کجا می‌شود گفت استخدام و اجیر یا به تعبیر دقیق دیگر تا کجا کار از طرف خود است و از کجا از طرف دیگری معنا می‌یابد.

در بازار کار و خدمات با سه چیز مواجه هستیم یکی خود مکاسب و مشاغل هستند. آهنگری، سوپرمارکتی و ... دوم کسانی که ابزار این مشاغل را می‌سازند. ماشین‌سازها و کسانی که ابزار این خدمات را می‌سازند. جناب صاحب ریاض، در ریاض المسائل شان می‌فرمایند اینها خود نظام معیشت نیستند. بلکه یا مقدمه نظام معیشت هستند یا مقدمه مقدمه هستند. سومین جا، جایی است که برای مشاغل قاعده‌گذاری و بسترسازی می‌شود.

نظام سلامت، یک پاره نظام است. خرده نظام‌هایی نظیر نظام امنیت، نظام آموزش، نظام هدایت و نظام‌های مختلف سر هم برای آن مشاغل بسترسازی، ریل‌گذاری و قاعده‌گذاری می‌کنند. با کمک اینها نظام معاش بندگان خدا شکل می‌گیرد. یعنی اگر دکتری بخواهد در مطب خود طبابت کند، قبل از خودش یک نظام سلامت دارد، علمی تعریف شده و هر کسی نمی‌تواند هر نوع پزشکی را رایج کند. باید مجوز و مجوز مطب داشته باشد. قاعده‌گذاری شده، نظام دارو دارد، سازمان دارو و غذا دارد، دانشکده پزشکی دارد، تجهیزات خاص پزشکی دارد. این نظام و کسی که متصدی می‌شود که بسیار هم گسترده و بزرگ است، نظام‌های معاش را درست می‌کند.

اینها بر حاکمیت واجب عینی تعیینی هستند. "واجب عینی" یعنی کفایی نیستند و وقتی می‌گوییم "تعیینی" یعنی تخیری نیستند. حاکمیت باید نظام سلامت باشد. حالا اینکه حد آن تا کجاست؟ آیا ما پزشکی خصوصی نداشته باشیم؟ کل پزشکی

دولتی باشد و یا همان اقلی که قاعده‌گذاری شده؟ هیچ جای دنیا یافت نمی‌شود که صفر تا صد آن خصوصی باشد. در آخر کار قاعده‌گذاری‌هایش حاکمیتی است و در آخر نظام سلامت را حاکمیت تعریف می‌کند. حال در جایی ممکن است دولت کوچک شده و مابقی خصوصی شده باشند، یا اصلاً مبناهای دیگری داشته باشند. فعلاً بر هر مبنایی انتخاب نکنید، فرقی نمی‌کند و به اصل این بحث ضربه‌ای نمی‌زند.

در خصوص نظام امنیت هم همینطور است. اصل ریل‌گذاری نظام امنیت را حتماً حاکمیت انجام می‌دهد. مثلاً در آمریکا ما پلیس یک ایالتی داریم و یک پلیس فدرال. حالا اینکه یک جایی شهرداری‌ها هم پلیس داشته باشند یا نه، تعیین و ریل گذاری‌اش یک مسئله حاکمیتی است. در مورد دیگر خرده نظام‌ها هم به همین ترتیب است و بر حاکم واجب می‌شود و کسی به جز او کسی نمی‌تواند انجام دهد و در حوزه افراد نیست. دوم اینکه واجب تعیینی است و نمی‌تواند همزمان کاری دیگر بکند و بگوید من برای شما امنیت آوردم به جای سلامت. سلامت، سلامت است و امنیت هم جای خود را دارد.

اگر این مبنا را بپذیریم بر حسب مشاغل مختلف اینجا اختلاف است که دایره این تا کجاست؟ آیا خود مشاغل را هم می‌گیرد؟ بعضی می‌گویند معلمین و مدرسه به معنای خصوصی نداشته باشیم. یا بگوییم اصل ریل‌گذاری نظام آموزش حاکمیتی است اما مدرسه خصوصی هم باشد. هر یک از این دو مبنا را بپذیریم به اصل این بحث که پایه دوم استدلال است آسیبی نمی‌زند. شیخ انصاری می‌گوید اگر چیزی حق مخلوق شد و علم داشتیم که حق مخلوق است. یک مثالی می‌زنند که یک میت روی زمین است و او بر مسلمانان دیگر حق دارد که او را دفن کنند. یا فردی که جاهل به احکام است، از جانب خداوند حق دارد که به او احکام را نشان بدهند. جایی که حق مخلوق است، اینجا در قبال پرداختن حق نمی‌توان اجرت گرفت. در دادن حق یک مخلوق نمی‌توان اجرت گرفت.

برخی به این نظر مرحوم شیخ، اشکال گرفتند از جمله محقق اصفهانی که گفتند این حق، حداکثر باید حق تصریح شده شرعی باشد و الا خب در بسیاری از مواقع که ما نیازهای مختلفی مثل نیاز به غذا و امثالهم داریم. بلکه باید حق شرعی باشد. این قاعده را بپذیریم، بر این مبنا باید برخی دیگر از مشاغل را هم در

دایره ارتزاق بیاوریم. چون اجرت ممکن نیست. سوال پیش می‌آید وقتی اجرت ممکن نیست، اجرت از افراد نمی‌تواند بگیرد، از بیت المال هم به طریق اولی نمی‌تواند بگیرد. چون برای مصالح عمومی است. چه کار کنیم؟ زیرا از طرفی اجرت نمی‌تواند بگیرد و از طرفی نفقه بر او واجب است. اینجا است که باید ارتزاق از بیت المال باشد.

این مسئله از این جهت حائز اهمیت است که در بحث مدرسه غیرانتفاعی و امثالهم، راه باز می‌شود و معلمین باید از چه قبیلی باشند. چون مدرسه در بعضی از دوره‌های تمدنی ما در گذشته، در نهاد اجتماعی بوده و جزئی از شعبه حکمرانی نبوده اما ارتزاق آن از طریق موقوفات و امثالهم بوده است نه از طریق گرفتن اجرت.

نتیجه‌ای که در حد تمثیل می‌گیریم، این است که تعدادی از حکمرانان که داخل این زمره هستند، غیر از وزراء، رئیس جمهور و قوای چند گانه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص و .. ۴ هزار و دویست مدیر کل و ۲۷ هزار معاون مدیر کل در این زمره قرار می‌گیرند. چون شعب حکومت و حکمرانی هست. حدود هزار رئیس بیمارستان (اصلی ترین جای نظام سلامت) وارد این گروه می‌شوند، ۶۶ هزار رئیس اداره و موارد دیگری از این جنس که در مقام شمارش کامل آن‌ها نیستیم، داخل این دسته قرار می‌گیرند.

قاعده دینی پرداخت حقوق به مدیران

پایه سوم استدلال این است که ما نمی‌توانیم به یک سری افراد، اجرت بدهیم باید ارتزاق بدهیم. حالا میزان ارتزاق و قاعده ارتزاق چقدر است؟ همانطور که شیخ در مکاتب و جاهای دیگر فرموده، قاعده این است که اصل در عدم خرج کردن از بیت‌المال است. این اصل مهم است یعنی بیت‌المال چون برای مصالح عمومی بوده، اصل بر عدم خرج است. اگر می‌شود جایی رایگان و تبرعا کار کرد و پول نداد، اگر می‌شود با پول کمتر، پول بیشتر ندهید. حرمت خرج کردن بیش از اندازه، حرمت تکلیفی دارد. در روایتی که در خطبه ۱۲۶ نهج البلاغه است امیرالمومنین می‌فرماید "إِعْطَاءُ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْدِيرٌ وَإِسْرَافٌ" یعنی صرف بیت‌المال در غیر از حق خودش، تبذیر و اسراف بوده و حرام تکلیفی است. روایت دیگری که مرحوم صدوق در الخصال جلد

یک ص ۳۱۰ آورده‌اند، ذیل بحث اینکه قلم‌ها را بتراشید و فاصله را کم کنید، نقل می‌شود که اموال مسلمین که منظور بیت المال است، تحمل ضرر رساندن و ضرر خوردن را ندارد. که فقها از آن استفاده ضمان کردند. یعنی هم حکم وضعی ضمان را برای کسی که حیف می‌کند وضع شده و هم حرمت تکلیفی.

با این قاعده که گفته شد آنجایی که می‌خواهیم از بیت المال بدهیم، چقدر از بیت المال برداریم و به این‌ها بدهیم؟

به این سه تعبیر دقت کنید. در عهدنامه مالک اشتر به روایت معتبر از طرف شیخ طوسی در الفهرست هم آمده تعبیر به قدر "مایصلحه" آمده است. کارگزاران را می‌شمارد و می‌گوید به اندازه‌ای که آنان را به صلاح کند و به سامان کند. در جایی دیگر تعبیر *أَسْبَغُ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقُ* را می‌گوید. یعنی زمانی که لباس راحت لباس، و نه چسبیده و نه لباس فراخی؛ لباس آراسته، و متناسب با شأن و کرامت انسانی داشته باشد. به اندازه سامان یافتن زندگی‌اش و به اندازه‌ای که یک زندگی راحت متناسب با شأن خود داشته باشد و کرامت‌های انسانی لحاظ شود. این تعبیر عهدنامه است. البته روایت دیگری هم ذیل این مفهوم وجود دارد.

قاعده "قدر الکفایه"

در کلمات فقها مثل شیخ انصاری در القضاء و الشهادات ص ۱۰۵ به "قدر الکفایه" از بیت‌المال تعبیر شده است. یعنی قدری که او را کفایت کند. کفایت به این معنا نیست که از گرسنگی نمیرد، بلکه لباس و خانه او هم بلید به اندازه کفایت او باشد.

تعبیری که متفکرین قانون اساسی داشتند، اگر به اصل ۱۵۷ رجوع شود در ذیل مذاکرات اگر مطالعه شود، آنجا مرحوم شهید بهشتی می‌فرمایند دولت به مقدار نیاز، به او می‌پردازد تا نیاز مالی سبب نشود که در او نفوذ شود.

سیره امیر المومنین (ع) هم شارح این کلمات است. مثلاً در عهدنامه مالک اشتر در جایی که می‌گوید برای قاضی راحتی بگیر و شأنی برای او درست کن که کسی در آن طمع نکند، خودش با قاضی القات خود چه کرده است؟ شریح قاضی ۶۰-۷۰ سال قاضی بود از خلیفه اول تا بعداً دوره مروانی‌ها و زمانی

که امیر المومنین (ع) آمد، او بود. ابن ادریس حلی که فقیه سخت پسندی است، در السرائر، جلد دوم ص ۱۷۸ آورده است که این قاضی پرسابقه از خلفای قبل ماهی ۱۰۰ درهم، یعنی سالی ۱۲۰۰ درهم و مقداری هم جریده گندم می‌گرفت. امیر المومنین (ع) که آمد، از سالی ۱۲۰۰ به ۵۰۰ درهم رساند. در حالی که از زمان خلیفه اول تا این دوره که حضرت امیر آمده، زندگی تحولاتی پیدا کرده است. در این دوره آرام آرام خانه‌ها از حالت گلی و ابتدایی خارج شده و خلنه‌های آهنی و گچی پیدا شده بود و وضع زندگی‌ها بهتر شده اما حضرت علی (ع) ۱۲۰۰ درهم را به ۵۰۰ درهم کاهش می‌دهد. دقت دارید عمل خود ایشان، مفسر قول‌شان است. پس تعبیر ایشان که به قدر یصلحه پرداخت شود، یا در مورد قاضی برخی کج برداشت کرده‌اند که هر چه می‌خواهی بدهید، از قضا رقمی که تصویب کرده بودند را کاست. البته جایگاه معنوی برای آن در نظر می‌گیرد که کسی در آن طمع نکند. یا حتی ایشان یک خلنه ۸۰ دیناری خرید که نامه ۳ نهج البلاغه توبیخ از آن است. نامه زیبایی است.

برخورد امیر المومنین (ع) با قاضی القضاة

حکومت

آیت الله سبحانی که از مراجع تقلید اکنون هستند در کتاب نظام القضاء و الشهادة جلد یک ص ۱۵۱-۱۵۲ می‌گوید دلیل این نامه توبیخ آمیز (۸۰ دینار رقمی چندان زیادی نیست، معال ۸۰ سکه است، و در آن زمان خیلی خانه مجلل و عجیب و غریبی نیست) چطور این نامه را نوشته؟ به این علت که با حقوقی که به او می‌داده ۵۰۰ درهم و حق نداشته که از طرفین دعوا اجرت بگیرد، یک مقدار مظان پیدا کرد که من ماهلنه ۵۰۰ درهم به او می‌دهم و او خانه ۸۰ دیناری می‌خرد و از این حیث این نامه توبیخ آمیز را حضرت (ع) خطاب به وی نوشت.

تقریباً زندگی متعارف در نزد ما چقدر است که بالاتر از حد فقر باشد و تعبیر *أَسْبَغُ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقُ* درست دربیاد و اینکه زندگی‌اش در راحتی باشد نه اینکه در مضیغه باشد. اگر ۱۰ میلیون خط فقر است بین ۱۱ تا ۱۲ میلیون تومان باشد. اگر بچه اضافه شده خب مقداری می‌توان اضافه کرد. در تهران قیمت مسکن بیشتر است و در جایی دیگر قیمت مسکن کمتر است.

می‌توان این تفاوت‌ها را لحاظ کرد و به همین علت یکسان سازی مطلق را نمی‌توان عنوان کرد. اما قطعاً این تفاوت‌ها، به گونه‌ای نیست که به پنج دهم، درصد ۱۸ میلیون بدهید، که از قضا به مدیرانی می‌دهند که ارتزاق از بیت المال می‌کنند. و به دسته‌ای از کارمندان دولت ۳ میلیون، ۵ میلیون و ۶-۷ میلیون بدهید که این روند، اسلامی نخواهد بود. بنابراین منطقه ۷ برابری حقوق و دستمزد جواز درستی ندارد، چه رسد به جواز ۱۵ و ۲۱ برابری که یکی از مجلس و دیگری از شورای حقوق و دستمزد صادر شده است.

چند نکته اینجا قابل توجه است. نخست اینکه در شرکت‌های دولتی که از قضا بیشترین حقوق‌ها، مثلاً طبق آمار حقوق‌های ۳۰ به بالا، در آنجاست، ممکن است کسی اشکال کند که شرکت‌های دولتی در بخش خصوصی نمونه دارند. مثلاً پالایشگاهی دولتی است، اما نمونه آن در بخش خصوصی هم وجود دارد. پس به مدیران پالایشگاه دولتی هم همانند بخش خصوصی هم یکسان پرداخت شود. یعنی دولت الان به عنوان یک کارفرماست که مدیرعامل آن از طرف دولت، پالایشگاه را اداره می‌کند چنانچه این مدیر بخش خصوصی هم از طرف سرمایه‌دار، پالایشگاه را اداره می‌کند. این مدیر مانند مدیر دیگر می‌تواند مابه‌ازاء بگیرد. مثل اگر مدیر بیرون ۵۰ میلیون می‌گیرد، او هم ۵۰ بگیرد. به تعبیری استدلال می‌شود که این‌ها شعبه‌هایی از حکومت نیستند، چون شبیهی در بخش خصوصی دارند. وقتی در بخش خصوصی شبیه داریم از اجرای حکمرانی به حساب نمی‌آید و اینجا پرداخت به صورت اجرتی درست است! بله همین طور است. چون قرار است اجرت را از بیت‌المال بدهیم حتماً وقتی مشکوک می‌شویم که چقدر باید بدهیم، باید به معیار و شاخص که اجرت‌المثل است، مراجعه کنیم. دقت بفرمایید که اینجا بحث مدیران نیست، بلکه خود این بخش مورد موضوع صحبت است.

کارمندان دولتی همانند کارمندان بخش خصوصی

کارگر و کارکن بخش دولتی و کارخانجات دولتی و شرکت‌های دولتی که مابه‌ازاء آن هم هست، یعنی بانک دولتی داریم، بانک خصوصی هم داریم. پرسنل بانک دولتی بگویند ما هم مانند بانک خصوصی بگیریم. در اینجا اگر رقم بالایی بود، به سراغ معیار که اجرت‌المثل است، می‌رویم. یعنی ۳۷۱ شرکت دولتی و

۹ بانک و موسسه‌های دولتی که داریم اینجا باید اجرت‌المثل را نگاه کنیم. باید ببینیم بخش خصوصی به کارمند و نه مدیر خود چقدر می‌دهد. در برخی از قسمت‌هایی که مخابرات را واگذار کرده بودیم، یک قسمت از مخابرات رسمی و قسمت دیگر قراردادی و پیمانی بود. در یک اتاق و یک اداره پیمانی‌ها حقوق کمی می‌گرفتند و دولتی‌ها حقوق زیادی می‌گرفتند. این واضح است که خلاف عدالت است. آنجایی که بیت‌المال بر می‌داریم که از قضاء قاعده در آن است که خرج کمتر باشد و تا می‌توانیم باید کمتر از آن برداریم، حقوق بالاتر و تفاوت‌های بالاتر نسبت به بخش خصوصی را پرداخت می‌کنند. در سال‌هایی ۳ تا ۴ میلیون تفاوت دریافتی داشتند. الان کارگر بخش خصوصی حداقل حقوق و دستمزد یعنی حداکثر ۳ یا ۴ میلیون را دارد. چطور یک کارگر در بخش دولتی ۲۰ میلیون تومان در برخی از شرکت‌های دولتی می‌گیرد. آیا درست است؟ برای کارکن و کارگر شرکت‌های دولتی، معیار اجرت‌المثل است. هرچه در بخش خصوصی می‌دهند که از قضا بخش عرضه و تقاضای بازار است، انجام بدهید. یا بخش خصوصی را بالا بیاورند و یا اینکه بخش دولتی را پائین بیاورید. این برای کارگر و کارکن است.

حساب مدیران دولتی و حکومتی جداست

اشکال دوم در مورد مدیران است همین حرف که در مورد کارگران می‌زنید در مورد مدیران هم بگویید. اگر مدیران ۵۰ میلیون بگیرند، مدیر دولتی هم بگیرد؟ مدیر بخش خصوصی یا پالایشگاه بخش خصوصی ۵۰ میلیون تومان می‌گیرد و یا مثلاً مدیر بانک غیر دولتی یا مناصب اصلی دیگر، رقم‌های بالای ۳۰ میلیون تومان می‌گیرند. پس باید بانک دولتی هم بدهد. اینجا می‌گوییم از قضا موضوع برعکس است؛ چون از شعب عمارت و موضوع حکمرانی است. در بخش کارگری آنها اجیر دولت بودند و دولت آنها را اجیر کرده بود که پالایشگاه را اداره کنند. آن را جزئی از حکمرانی به حساب نیاوردیم. اگر دولتی سه میلیون می‌دهند، در بخش خصوصی هم سه میلیون بدهند اگر ۱۰ میلیون می‌دهند اینجا هم ۱۰ میلیون بدهند. نه اینکه اینجا ۱۵ میلیون بدهند و در بخش خصوصی ۳-۴ میلیون به کارگر بدهد. یعنی ۱۱ میلیون کارگر بخش خصوصی که نیمی از خانواده‌های ایران هستند در فقر و کمی باشند ولی اینها در برخی از شرکت‌های دولتی به

خصوص شرکت‌های نفتی و امثالهم، کارگر و کارمند عادی رقم درشت بگیرد. کارمند عادی که همیشه روی اسکله نیست و ممکن در یک اتفاقی در تهران کار می‌کند. اما نمی‌توان همان معیاری که در مورد کارگر ذکر شد، در مورد مدیر هم اعمال کنیم. چون مدیر شعبه‌ای از حکمرانی است. مدیر شعبه‌ای از عمارت است و نمی‌توان آن را جدا کرد و عمارت اگر جدا شد باید ارتزاق باشد و حکم ارتزاق به قدر کفایت است. پس ۵۲ میلیون و ۳۰ میلیون شرعی نیست. شرکت‌های دولتی (۳۷۱ شرکت) که ما به ازاء خصوصی هم دارند، پالایشگاه و بانک خصوصی هم داریم. حالا چرا باید رئیس بانک دولتی را در زمره حکمرانی قرار می‌دهیم؟ به ۴ دلیل:

۱. ما او را گزینش می‌کنیم و با هر کسی قرارداد نمی‌بندیم. کلی حراست و حفاظت و امثالهم برای او می‌گذاریم و این معامله خود حکومت با این فرد است که جزئی از پاره تن من است.

۲. وقتی اختلاس می‌کند و می‌رود آقای خاوری می‌شود، مردم می‌گویند حکومت خورد و برد. مثل بانک خصوصی نیست که مدیرش فرار کند و برود.

۳. قانونگذار در مجازات اسلامی با او معامله حکمران کرده است. یکی از مجازات‌های قانون اسلامی، انفصال از خدمات دولتی است. مثلاً ۵ سال انفصال از خدمات دولتی. آیا انفصال از خدمات دولتی فقط شامل ادارات رسمی می‌شود؟ یعنی این آدم در یکی از شرکت‌های دولتی، می‌تواند مدیر شود؟ قطعاً نه؛ آن هم جزو انفصال از خدمات دولتی است.

۴. با خطای او مانند خطای قاضی برخورد می‌کنیم. هم حدیث و هم فتوا داریم که خطای قاضی و کسی که مثل قاضی باشد و منصب‌دار از طرف دولت است، اگر خطا کرد (نه عمد) برای کسی حدی جاری کرد که فردا متوجه اشتباه خود شد، باید دیه بدهد.

انگشت کسی را قطع کرده و یا به کسی تازیانه زده، دیه را باید بیت المال بدهد. می‌گویند خطای قاضی یا کارگزار بر عهده بیت المال است. خطای مدیر بخش دولتی پای دولت نوشته می‌شود. بسیاری مواقع زیان‌ده هم می‌شوند. خطای مدیریتی ممکن است باشد، اما پای دولت به میان می‌رود.

و نکته آخر اینکه ممکن است ادعا شود که همین کمبود را با پاداش و مزایا جبران می‌کنیم. یعنی می‌آیند بر طبق قاعده به مدیر دولتی به قدر ما يصلحه یا به قدر نیاز می‌دهند ولی از جاهای دیگر پاداش و صله می‌دهند. خب در اینجا درست است که پاداش و صله از بیت المال جایز است، اما اولاً باید شامل قاعده تبذیر و اسراف و اضرار به بیت المال نباشد، که این محکم بر صله است. این یک اصلی است که محکم است و بر اصول دیگر حکومت می‌کند. که اسراف در بیت المال و اضرار آن یکی حرمت تکلیفی و یکی حرمت وضعی است. و ما حق نداریم به اسم پاداش بریز و بپاش داشته باشیم. یک قاعده کلی حکومتی داریم که باز در همان نامه ۵۳ هست، که در آنجا حضرت می‌فرمایند که در محبوبترین امر نزد تو، یعنی هر امر حکومتی اعم از عزل و نصب‌ها و دادن صله‌ها و پاداش‌ها، باید أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ باشد. یعنی وسط حق باشد. یعنی اگر شما می‌خواهی یک صله‌ای به یک مدیری بدهی، یک چیزی به یک کسی بدهی، باید وسط حقوق و میانگین حقوق را در نظر بگیری، نه یک کسی که زیر خط فقر است و در اینجا هم وظیفه وجوبی گردن تو هست، و به این فرد صله چند میلیونی بدهیم. این خلاف آن تکلیف است و قاعده أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ را نقض کرده است. اما یک زمانی هست که وضع حکومت خوب شده، همه را به حد کفاف رسانده‌ایم، آن وقت ممکن است درباره این صله بتوانیم حرف بزنیم، اما در این شرایط خلاف قواعد اشاره شده است.